



با دلی همچو آینه

هادی سیف

سال‌دیده نقاشی از تبار و قبیله نقاشان عاشق و صادق این خاک، با آمدن بهار سال ۱۳۷۱ پا به ۷۴ سالگی گذاشت و از دنیا رفت؛ با انبانی از کسالت جسم و کوله باری از غربت و دل‌تنگی و مهجوری و بی‌شمار تابلوهایی هر کدام مثال برگ دفتر خاطرات عمر استادی در خانه پیش روی خودش و بر دیوار اتاقهای دوست و آشنا، حتی غریبه‌ها - همان خاطرات مالا مال از نقش و رنگی که این سالهای آخر عمر، خودش هم بسیاری از برگهای آن را گم کرده بود؛ حتی گاهی با زلالی و صداقت تمام دوست داشت به انکار انتساب آنها به خودش بنشیند، یعنی که چی؟ یعنی که هیچ. عمری بود و شور و حالی، که گذشت؛ یاد و یادگارهایش چه بماند و چه نماند تفاوتی نمی‌کند. مگر آدم وقتی در تنهایی دلش میل گریستن دارد و حق‌گریه می‌کند، قادر است حتی قطره اشکی از سیل‌گریه‌اش را مهار کند و همیشه آن را تر و تازه نگاه دارد، یا که صدای خنده‌های شادمانه‌اش را هر وقت که دوست داشته باشد طنین‌انداز کند، که بعد از نیم



قرن گریستن و خندیدن در آینه بوم، انتظار تکرار و جاودانگی آن را داشته باشد؟

استاد اصغر پتگر در این اواخر با چنین منطق و خواستی هر وقت قرار بازگو کردن حکایت زندگی هنرش، نه چرا که نگویم قرار مرور بر زندگی را داشت، شادمانه و گاه با بغض و دلتنگی از این مرور می گذشت. حق هم با پیرمرد نقاش بود. آخر، آدمی صاحب ذوق، با دلی همچو آینه و خلق و خویی مهریانه و لبهایی همیشه سرشار از خنده و چهره ای گشاده، کجا می توانست یا که قادر بود بگوید کجای نقش و رنگهای جاپای گریه هایش را می تواند جستجو کند یا که در کدام انتخاب رنگی از میان همه رنگهای تابلو هایش خندیده است و شادمانه خندیده است؟

کنج خلوت حیاط و حضور گل و گیاه

پیرمرد نقاش، همیشه برای من، تجسمی از معصومیت و صداقت بود؛ یک نقاش ساده و بی شیله پیله که ذوقی داشت، چه بسا ذوق سرشاری هم داشت، نقاش شده بود، نقاشی می کرد، برای دلش هم نقاشی می کرد، کلاس راه می انداخت، تابلو می فروخت. زمانی هم سری میان سرها بلند کرد، پا به نمایشگاه گذاشت، نه برای ابراز وجود و اینکه بگوید که هستم و باید بودنم را، ذوقم را باور و تحسین کنید. از کجا که ناگزیر این خودنماییها نشده بود. چند سالی هم جماعت متقد، گاه و بی گاه، سراغش را می گرفتند، گاهی به تحسین و زمانی هم برایش تعیین تکلیف می کردند که این گونه می بیند، و بهتر آنکه آن گونه ببیند. اما، از قرار، او را اهل سازگاری نمی بینند و عجباً که چه زود دست از سرش



برمی دارند و آسوده اش می گذارند که برای خودش نقاشی کند. دیگر کسی دلوپس آن نیست که نقاش متعهدی هست؛ نقاش مثال عکاس است؛ دلمشغول مکاتب هنری مدرن است، نیست. او هم، چه جانانه، از این خلوت و گمنامی سود می جوید و گوشه عزلت می گیرد و تنهایی. گمانم می رسد اگر خودی را پیدا کرده باشد، باید در فاصله گذر به تقریب ربع قرن باشد که دیگر در محافل هنر رسمی ذکر نام و یادی از او نیست. در این خودیابی است که آزادانه نقاشی می کند، چیزی هم به اسم شعر برای دل خودش سر هم می کند. گاهی تابلویی دست می گیرد، بی وسوسه اینکه آدم تابلویش فقیر باشد یا غنی؛ درخت تابلویش میوه داده باشد یا که بی ثمر مانده باشد و ...

ساز و ترم گنگ رویا (بدون تاریخ)



اینجاست که معلوم می شود آنهمه جار و جنجالهای پایدار و ناپایدار هم بیهوده بوده است - آنهمه عناوین چشمگیر و دل فریب که استاد چنان است و چنین، وفادار فلان سبک است و بی وفا به بهمان سبک. خودش، نشان داد که می شود نقاش بود و بی ادعا نقاشی کرد، بعد هم نقاش ماند و نقاش هم از دنیا رفت.

با تمامی این احوال، کیست که انکار کند استاد اصغر پتگر، نقاش صادق و عاشق، نبودش مثال خاموش شدن ستاره ای در عرصه آسمان هنر این دیار می ماند؟ آخر، مگر چند تن نقاش را می شود در جای جای این سرزمین سراغ گرفت که از مجموع هفتاد و چهار سال زندگی چیزی در حدود شصت و اندی سال را به نقاشی گذرانده باشد؟ درست است که در هنر نقاشی ایران بوده اند و هستند نقاشان هنرمند والایی که بسا سالدیده تر از او، و، آشکارتر، چیره دست تر از استاد اصغر پتگر؛ اما جان کلام این است که اهل این قبیله عشق محدودند و انگشت شمار. همین است که چون سر بر بالین خاکی نهند، سوگ نبیودن و باور بی جبران بودن ذوق آفرینی هاشان سخت تلخ است و سنگین. چه از یادمان نرود که شکسته شدن هر شاخه ای، حتی جدا شدن تک برگی از درختان باغ هنر ایران، بیم از راه رسیدن خزان را دارد و هشدار پایان طراوت و صفای این باغ.

یاد پیرمرد نقاش، هنرمند فروتن و بی ادعای هنر نقاشی ایران، زنده یاد استاد اصغر پتگر، گرمی باد. یاد مهربانیهایش، یاد لبخندهای سراسر انس و الفت و رابطه اش، که تا دقایق آخر عمر مونس لبهایش بود. افسوس و صد افسوس که مرگ امان جاودانگی این لبخندها را به او نداد؛ چندانکه پیری و درد جسم مجال چرخیدن سر انگشتان هنرمندانه اش را بر بوم و کاغذ.